

سه‌شنبه‌های پایتخت جهان

با شفیعی کدکنی



نوید خسروانی

منتقد ادبی

«به‌من گفتند که آقا اگر همین‌جوری ادامه بدهی، به‌موتورسوزی می‌فتی!» این حرف استادان ادبیات دانشگاه تهران به محمدرضا شفیعی کدکنی در مهرماه ۱۳۴۸ بود—که چندی پیش، از رساله دکتری معروفش دفاع کرده‌بود.توصیه‌دکتر خانلری وفروزانفر و دکتر زریاب استادیار دانشگاه تهران شده—و بعد از نیم‌قرن، هنوز «مانشالله استاد با این سن‌وسال چه انرژی‌ای دارد…» زمزمه‌هیات‌علمی‌همان‌جاست.اما «موتورسوزی» شفیعی چیست؟ چه‌کار می‌کند که قیصر امین‌پور برای کلاسش وصف‌می‌کند: «روزهای سه‌شنبه پایتخت جهان بود؟» آنچه امروز، مراجمین راه‌های دوروزن‌دیک‌راه‌طبقه‌چهارم دانشگاه‌ادبیات می‌کشاند، تصویری است که پیرمردی با موهای معمولاً پریشان، نامرتب روی صندلی نشسته‌است. منتقدان اشاره می‌کنند که محبوبیت امین‌کلاس برای وجه شاعری اوست نه صحبت‌هایش درباره «فرمالیسم» و «حافظ» و «دعای معتزله‌وشاعره» و… سیل و هجوم برای «سلفی» و امضای «آیینهای برای صداها» را‌گواه‌حرف‌شان می‌دانند.

شرکت‌کنندگان به گروه ادبیات فارسی دانشکده و منشی‌اش بارها اعتراض می‌کنند که چرا کلاس بهتری به‌استاد نمی‌دیدید پیش‌ترهاردم‌از‌صبح‌زود می‌آمدند و «نبیل می‌گذاشتند» برای‌جای‌نزدیک به‌استاد تا صدايش را بشنوند. بارها کشمکش پیش آمده که صندلی‌های جلو، مخصوص دانشجویان خوداستادلسی و بقیه‌ننشینند. تمامی‌این‌مصائب، نخواستارهایی‌است‌که‌می‌شودقبل‌از‌آغاز کلاس، از زبان این‌وان‌شنید.اما به‌محض ورود پیرمرد، تمامی‌رخت برمی‌بندد و ذهن آدم، سوی ستایش‌ها و تمجیدها می‌دود.از جمله‌دکتر محمدجعفر یاقی کلاس‌های او را این‌طور توصیف می‌کند: «دکتر شفیعی کدکنی هیچ قاعده‌ای را رعایت نمی‌کند و همین بی‌قاعدگی جاذبه‌ایجاد کرده‌است‌اگر اوطبق‌قوانین دانشگاه‌سر ساعت‌باید سه‌ساعت هم حضوروغیاب‌کنندهر کس می‌آید، جلوی‌نامش غیبت‌بزند، کلاس او هم کس‌کدکنی می‌شود،اما در حال حاضر می‌بینید که وقتی‌او در دانشگاه کلاس دارد، علاقمندان‌روی‌در‌دیوار کلاس هم می‌نشینند. شفیعی سر کلاس‌هایش هیچ سر فقلی را رعایت نمی‌کند و آنچه را که فکر می‌کنند آن روز باید درس بدهد بیان می‌کند.»

حتی صحبت‌از «همچی» —که منتقدان عیب‌کلاس می‌دانندش— جایش‌راه‌تحسین می‌دهد.از آن‌ذهن خلاق که نکته‌های عجیب و کمتر‌فکر شده‌تر اویده‌و وجه‌مثبت تلقی می‌شوددر همان شعر معروف: «قصه از هر که و هر کجای زمین و زمان بود». چندی‌است که صحبت‌های کلاسیش — به لطف تکنولوژی— از دانشگاه‌ادبیات‌عبور کرده‌چون منتظر سلف‌نشینها است و شاید شعر امین‌پور، دیگر خیالی تلقی نشود! تسلط عجیب‌غریب وی بر متون فارسی و گریزهای گامبه‌گامش به متون عربی و انگلیسی، نوع دید و زاویه‌ای که فضایی‌می‌نگرد، بر سندهو حضار را بی‌تاب روبرو می‌سازد. بارها سوال پرسش‌گر در اصلاح کرده بعد جواب می‌دهد. بارها مجبور شده برای جواب «آری» یا «نه» کیلومتر هاعقب‌برود تا نوع دیدبه‌ماجرای رامشخص‌تر کند و بعد به قضیه‌بپردازد. حوصله‌ای که برای جواب‌گویی به آن پرسش می‌گذارد، و سپس، باز از همان پرسنده، توضیح‌اضافه‌تری که طلب می‌کند، مایه‌حیرت‌کارکن می‌شود. سراسر کلاسش، تکرار «توجه‌کردن‌آنان‌کم‌کرده‌ای» به‌طور ملامت‌است که گوینده به زبان می‌آورد —خطاب به‌خودش— و به ناخودآگاه‌شونده‌نیز هجوم می‌آورد.

جست‌وجو درباره این کلاس، ما را با نقل‌قول‌هایی

جانب مواج می‌کند که سیمای بهتری از «علت

شهرت و محبوبیت» این کلاس می‌نماید، از جمله صحبت‌های دکتر محمد دهقانی که می‌گوید: «آن روزها دانشجوی دکتری ادبیات در دانشگاه تهران بودم و با دکتر شفیعی درس متون عرفانی داشتم. یکی از همان سه‌شنبه‌هایی بود که قیصر «پایتخت جهان» اش دانسته است. کلاس درس در طبقه چهارم دانشگاه ادبیات و در تالار مدرس رضوی برگزار می‌شد. کار هنوز نظم‌ونسق داشت‌و در کلاس استاد، فقط ۱–۱۵ دانشجوی دکتری گرد میزی مدور — که صدر و ذیل نداشت— می‌نستند و گوش دل به‌سخنان ایشان می‌سپردند…»

«علت‌شهرت‌ومحبوبیت‌هر‌دهه‌های قبلی بی‌بی‌گمان در «نظرمسئق» گفته‌شده ریشه دارد؛ زمانی که «دوربین» سر کلاس راه‌نداشت‌و دانشجویان ممتاز ادبیات‌کنوور، «متن‌خوانی» و «شیوه تدریس» یا همان «نظرمسئق» را دلیل محبوبیت می‌خواندند. اما نوع تدریس دکتر شفیعی چگونه‌است‌می‌توان چیکبده‌ای از شیوه‌تدریس دکتر معین(آن‌گونه‌که‌در یادنامه‌ها نوشته‌اند) و فروزانفر و زریاب دانست. البته تمرکز بر «دیدتاریخی» و «توجه‌به‌مسائل‌حاشیهای» در متن‌خوانی، نکته‌ای است که بارها از دانشجویان مستقیم‌می‌شنویم.

نگاهی به‌سیاهه‌اندشجویان‌ووشرکت‌کنندگان‌نام، این کلاس را برای همیشه در اوج نگاه خواهد داشت؛ حتی اگر تمامی درس‌گفتارها و فیلم‌ها اینترنت‌و کتاب‌های‌پاک‌شوند.تقی‌پورناملاریان، قیصر امین‌پور، حسین منّزوی، محمدرضا شجریان، مصطفی موسوی، مسعود جعفری، پرویز مشکاتیان، یداله جلالی‌پندری، مریم‌حسینی، مهرداد‌عظیمی، محمد افشین‌وفایی، کیوان ساکت، استادان به‌نام تاریخ و معماری و فلسفه — که تا همین الان هم گامبه‌گام سر کلاس حاضر می‌شوند— و…

برای تاریخ‌ادبیات‌نگاران آینده، این کلاس از جایگاه

ویژه‌ای در تحقیقات‌بر‌خوردار خواهد‌بود‌و‌اهمیتش‌را

بسیار‌باید‌در‌لابل‌نوشته‌های‌تحقیقی‌خواهیم‌یافت‌و

گفتن «شلوغ‌بودن کلاس یک‌شاعر» یا‌گذشتن‌روی

اتفاق تاریخی‌و مهم‌است‌که‌به‌جز‌ویضع‌سر‌چشمه

می‌گیرند‌دید‌علمی.

یکشنبه

۱۳۹۸ • ۷ • ۲۱

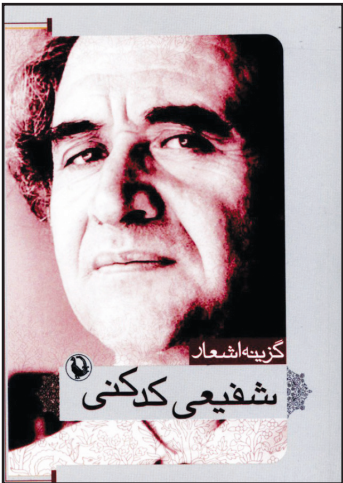
۱۴ صفر ۱۴۴۱ / ۱۳ اکتبر ۲۰۱۹

سال سوم

شماره ۵۶۴

هشتادسال‌بادکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

همیشه شاعر



محمدصادق رئیسی

شاعر و مترجم

آیا می‌توان کسی را پیدا کرد برای یک‌بار هم که شده این شعر شفیعی کدکنی را نخواند یا گوش جان نشنیده باشد؟ «به کجا چنین شتابان؟ / گون از نسیم پرسید/دل من گرفته زین جا/هوس سفر نداری ز غبار این بیابان؟ همه آرزویم اما/ چه کنم که بسته بایم…» از این دست شعرها در آثار او اگر زیاد نباشد، بی‌تردید قابل ملاحظه است. شعرهایی این چنین صدای فروخورده تاریخی نسل‌هایی است که در گذر سخت و صعب تاریخ دچار مصائب دشواری شده و از کوران ناامیدی‌ها و یأس‌ها گذشته، ناامید شده و امیدوار برگشته؛ تن به ظلام داده و روشن بازگشته. دلایل وجود چنین شعرهایی در ادبیات پس از مشروطه و دهه بیست و اواخر دهه سی و به‌ویژه در دهه چهل را نخست باید در شرایط تاریخی و مناسبات اجتماعی این دوره دانست که به جهت تلاطمات سخت و دشوار ورود به عصر تازه تکنولوژیکی و فن‌آوری‌های مدرن از یک‌سو و پیوندهای همچنان ناگسستگی با سنت‌ها و رسوم و آداب کهن و گذشته، منجر به پدیدآمدن تناقضی در ذهن و زبان و زندگی مردم شد که پیامد عینی آن در رفتارهای روزمره جمعی خود را نمایانده است. یأس و ناامیدی، سرخوردگی از جامعه و یاسامان‌های اجتماعی، فقر و فلاکت؛ همه و همه، نگاه‌جامعه‌را به‌دوردست‌هامعطوف کرده‌بود و فلسفه «چشم‌انتظاری» و «امید» به برای برآورده‌شدن آمال و آرزوهای ملت در عصر تاریک و سرد در آینده رخ نشان داد. از این‌رو است که شاعران در این عصر هم به آمال و آرزوهای دور دل بستند. این‌را حتی در نام‌های مستعاری که برمی‌گزیدندهم قابل تأمل است: «هم، امید»، «هم آرزوم»، «هم، سرکش»، «لا، امداد» و…

نیما با طبیعت‌گرایی، اخوان با تاریخ‌گرایی، شاملو با اسطوره‌گرایی، سپانلو با گرایش به طبیعت‌شهری، سهراب با عرفان‌گرایی و دیگران با گرایش‌های دیگر؛ این‌ها همه نشان از فضای بسته و خفقان عصری است که می‌باید نوید ورود به جهانی سرشار از امید بوده باشد. و نیست. پس بدین‌گونه است که زبان شعر در

این عصر به زبانی نمادین بدل می‌شود و شکلی از شعر که‌از دوره مشروطه پدید آمده‌بود، در دهه سی و چهل به اوج خود می‌رسد: «شعر اجتماعی». در این فضای اجتماعی‌شده،بی‌تردید علاوه‌بر اینکه‌گاه‌شعر ساحتی مردم‌گرایانه و معترض می‌یابد، بلکه رواج و ترسیم تصویر ویرانی و تبااهی است: «آخرین برگ سرفرنامه یاران / این است؛ که زمین چرکین است.» این یأس و هراس اجتماعی و تاریخی که در جان روشنفکران معاصر ایرانی ریشه دوانده است. نوعی یأس تاریخی است که‌از ریشه‌های‌جذبه‌دهنده‌شصت‌ارویای پس از جنگ جهانی هم نشانی‌در آن می‌توان گرفت.

شفیعی کدکنی رسیدن به این‌درک‌وفراگذار شعر خود مرهون شناخت عمیقش به شعر و عرفان کهن ایرانی و در نسبت به آن، در آمیختن با شعر و فرهنگ «عوض می‌کنم هستی خویش را با کیوتو/انه بافضلهای کیوتو/ا کزان می‌توان خاک را بارور کرد /واسیزبهنه‌ای را فزون‌تر /اسی دور رقتم؛ سبسی دیر کردم /من آن بذری حاصلم کاین جهان رانه تغییر دادم / نه تقسیر کردم…» هگل معتقد بود واقیبت، روندی تاریخی و پویاست که بر اساس یک دیالکتیک(گفت‌وگویی متضادهای درون هم) پیشروی می‌کند و این‌طور جهان را تفسیر می‌کرد. کمی پس از هگل، مارکس که‌از شیفتگان نظریه دیالکتیکی او بود، گامی فراتر نهاد و گفت: «فلاسفه، فقط دنیا را به روش‌های متعدد تفسیر کرده‌اند؛ اما مسأله اساسی این است که دنیا را تغییر دهیم.»

بعد از آنکه نیما طرخی نو در انداخت و پیشهاداتی ارائه‌کرد تا شعر فارسی از زنجیرهای کهنه وزن و مضمون رها شود، بسیاری از شاعران، حتی اگر لباسی نو به تن کردند، همچنان در مضمون بر طبل کهن می‌کوفتند. در این میانه تنها چندی‌از شاعران ریشه این تغییرات را دریافتند و «انسان امروزی» شدند. این به‌معنای ابطال انسان کهن نبود، به این معنا بود که گامی فراتر بگذارند و جهان را از دیچه‌های فردی‌تر و خردورزانه‌تر تماشاکند.

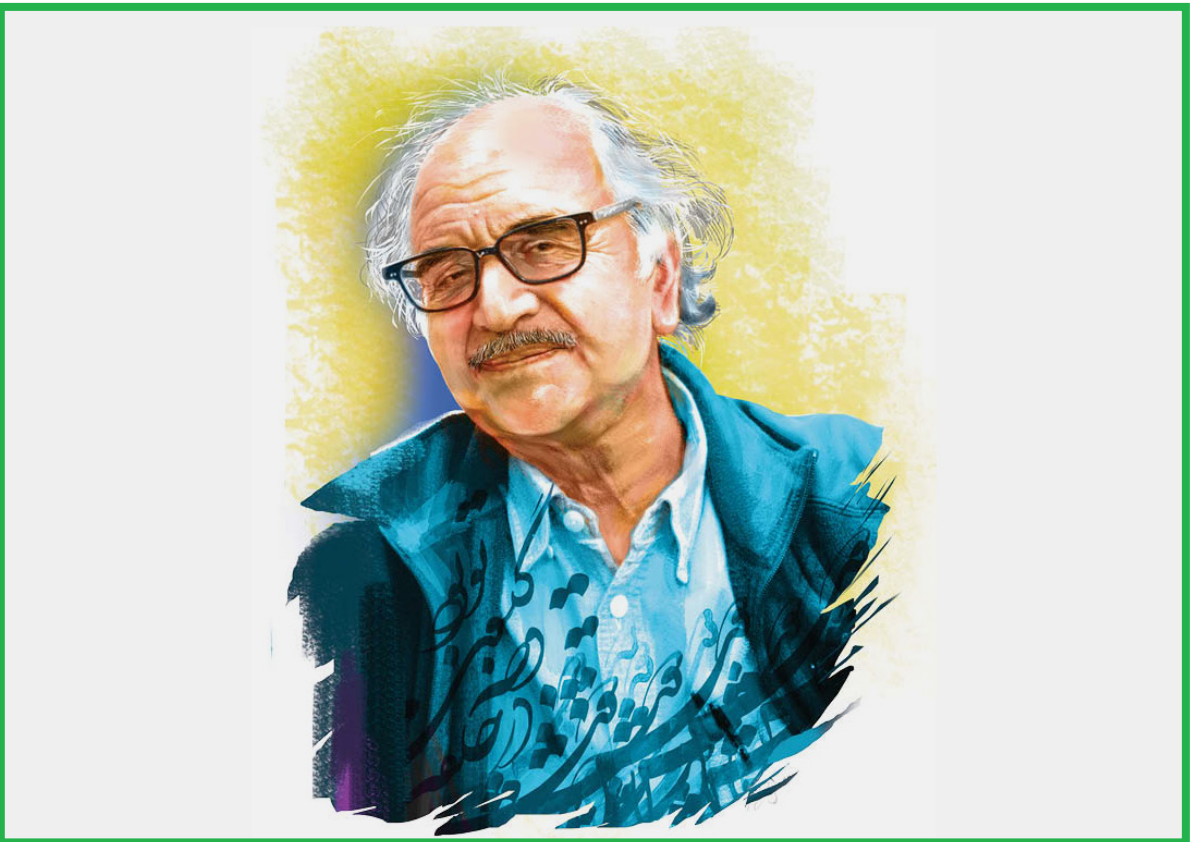
بعد از متأسفانه در چند سده گذشته بنا به دلایل مقطعی اجتماعی یا ریشه‌دار فرهنگی، به‌ندرت می‌توان نشانی از آن جست. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی یکی از همین «انسان امروزی» است و چه‌پس‌از برخی‌ووجه‌این‌معیار، یکی از برترین‌نشان‌اغراق نیست‌اگر بگوییم در برخورد خردورزانه‌وفلسفی‌باهستی، هیچ‌شاعر معاصری به‌اندازه شفیعی کدکنی موفق نبوده. او در آمیختن مباحث به‌نظر رسیده، اما محتاط نیست. کوتاهی از شاعر نیست اگر جامعه‌ای در هیاهوی نعره‌های توجه‌طلبانه، از کنار غنی‌ترین تصاویر و استعاره‌های بی‌ادای شعر معاصرش عبور می‌کند و به حافظه نمی‌سپارد که: «کنجشک، در تمام زمستان /از اشتیاق /از بس که بهر دی /صبح بهار دید…» شاعری که فروتنانه آرزو می‌کند هستی خویش را با گیاهی و حتی فضله‌های کیوتری عوض کند، تنها به این دلیل که آنها رویاننده‌اند؛ اما کیست که بداند چگونه می‌توان از این رویاننده‌تر بود؟

اجتماعی نزدیک است. یعنی این نگاه جامعه‌گرایانه شاعر است که خود را بیشتر و جلوتر از زبان به خواننده تحمیل می‌کند. اگر چه پربیره نیست بگوییم شاید به دلیل همین تضاد میان زبان و مفهوم است که موجبات استواری شعر را فراهم می‌آورد. البته نباید از توجه شفیعی به «فرم» هم غافل ماند؛ چرا که آشنایی او به فرم و کاربرد آن در شعر در این راه وجه مشخصه آثارش را چندانچند کرده. او از جمله معدود شاعران پس از نیماست که فرم را به‌شکل جدی و لاینفک در شعرها پیاده می‌کند.

جهان شعرهای کدکنی پیش از آنکه خلق یک جهان تازه باشد، بیشتر تلاشی است برای نمایش جهان موجود که‌از متون برگرفته‌شده. این‌ساحت تا آنجا پیش می‌رود که گاه سخنی مآملی آشنادر ذهن تاریخی بدل به موضوع شعر می‌شود. واز آنجا‌که شاعر نیز صاحب صلابتی در زبان و تسلط بر ظرافت‌های شعر است؛ نتیجه به یک شعر مثل‌الساثر بدل می‌شود: «هیچ می‌دانی چرا چون موج در گریز از جهان شغری دکتر کدکنی، جهان ذهنیت‌هاست که تماما از ایزه‌های بیرونی ساخته می‌شوند. درواقع این جهان ذهنی است که با استفاده از فضای عینی به تصویر کشیده می‌شود. پنداری مفهومی می‌پیش‌نماید کدکنی به کرار خودنمایی می‌کنند. با این تفاوت که وی گاه مفهوم را تا لحظه معاصر مخاطب پیش می‌آورد زبانی‌کنایی‌ورمزآلودبه‌آن می‌بخشد. این وابستگی و دل‌بستگی به متون و تصوف عرفانی

ادبیات ۱۱

آرمان ملی **سر ویس ادبیات و کتاب**: نام محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۹ مهر ۱۳۱۸ – کدکن نیشابور) از دهه چهل تا به امروز مدام شنیده می‌شود. از کلاس‌های سه‌شنبه‌های دانشگاه تهران تا کتاب‌های درسی. از کوچه‌ها و خیابان‌های ایران تا شبکه‌های مجازی. در همه‌جای ایران، صدای شفیعی کدکنی به‌طرق مختلف ثبت و ضبط شده؛ از شعر تا پژوهش؛ از متون کهن تا نقد شعر معاصر. نام او به‌شکل عجیبی با ادبیات کلاسیک و معاصر گره خورده‌است. اورا می‌توان مردی برای تمام اعصار ایران نام نهاد که برای زنده‌نگاه‌داشتن زبان و متن ادبیات فارسی، کارهای بسیاری کرده‌است. آنچه می‌خوانید نگاهی است به پنج دهه حضور شعر شفیعی کدکنی در ادبیات معاصر فارسی.



شفیعی کدکنی در کنار نیما و چند شاعر دیگر در شعر معاصر ایران شاعران طبیعت‌اند؛ اگر چه نگاه طبیعت‌گرایانه هر یک تفاوت‌هایی فاحش با دیگری دارد. به این معنا که طبیعت در شعرهای کدکنی بیشتر یک طبیعت آشنا و شناخته‌شده در ذهن مخاطب است. نوعی طبیعت منوچهری‌وار. همان‌گونه که در زبان شیفته‌وارگی زبان مولانا در شعرها کاملاً هویداست. نام محمدرضا شفیعی کدکنی در شعر امروز به بعد ایران – تا همیشه – تا آن اندازه بزرگ است که بتوان دمی، ده‌هایم در جهان شعری او درنگی کرد و آریمد. اما یک چیز را نمی‌توان پنهان کرد که همان خیل شعرهای او در مجموعه کامل حدوداً چهارصدوشصت شعری، که خود ایشان صد شعر را به‌عنوان گزیننه اشعار برگزیده‌اند؛ با تمام احترام باید گفت در حدود بیست شعر در میان تمام شعرهای شفیعی کدکنی وجود دارد که همین بیست شعر همان صدای فروخورده و تاریخی ملت ایران در گذر قرن‌هاست. همان‌گونه که نیما تقریباً و تحقیقاً بیست شعر درخشان دارد و همان بیست شعر برای ابدالاباد نام‌وی‌را در تاریخ شعر فارسی حفظ خواهد کرد. و این سه‌خان نه چیزی از ارزش‌ها و بزرگی این دو می‌کاهد که بخلاف نشان از عظمت و بزرگی آثار آن دو است. و همین واقعیت‌هاست که کدکنی بیست‌ساله سبمی‌شود که اگر در گوش تاریخی مردم طنین‌انداز خواهد بود: «تو خامشی، که بخواند / تو می‌روی، که بماند / که بر نهالک بی‌برگ ما ترانه بخواند؟»

دیدگاه

کوشید سرچشمه‌های فکری و متنی عطار در عرفان خراسان را بیابد: کسانی مانند بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، و از آنجا که هیچ‌کس پیش از وی سراغ متون آنها نرفته بود و اگر رفته بود تصحیحش معلوط بود، دست به تصحیح آنها زد: نوشته بر دریا، حالات و مقامات، چشیدن طعم وقت و… البته آثار منظوم عطار.

دومین نگاه حاکم بر آثار وی، رویکرد ساختارگرایانه است. دیدن یک کل، پشت جزء‌های متفاوت و گاه متناقض و به دست‌دادن ساختاری محکم و علمی‌از اجزای برکنده‌فرهنگ. اینکه وی عرفان فرهنگ ۱۴۰۰ساله اسلامی را به دو گروه عرفان خراسان و عرفان ابن‌عربی تقسیم می‌کند، نشان از همین نگاه دارد. نگاهی که بایزید و حلاج و ابوسعید ابوالخیر را از یک‌سو، و حسن بصری و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی را از دیگر سو، با وجود تفاوت‌های ظاهری و باطنی در آموزه‌ها و گفته‌هایشان، در نقطه‌های مختلف طیف عرفان خراسان قرار می‌دهد؛ نه اینکه گروه‌بندی‌های متفاوتی برای آنها ارائه دهد، زیرالگوهای تکراری و مشابه فکری پشت زبان‌ها و جملات گونه‌گون آنان می‌بیند. همین مسأله سبمی‌شود که اگر واقعا این نگاه ساختارگرایانه را درک کرده و پذیرفته باشیم، از نظر علمی، نتوانیم آثار مولانا را بنظام فکری و زبانی ابن‌عربی شرح دهیم. از بهترین نمونه‌ها برای درک این نگاه، می‌توان از مقاله‌های ارز‌شمند «ساختار ساختارها» و «از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی» نام برد. این نوع نگاه نه فقط در حوزه عرفان، که در پژوهش‌های مرتبط با شعر معاصر فارسی نیز دیده می‌شود. برای نمونه دیدن ردپای نظام فکری و ساختار شعر غرب بر شعر معاصر فارسی، در کتاب «با چراغ و آینه» (از نیما و اخوان و شاملو گرفته تا فروغ و سهراب سپهری) که گرچه دنیاهای شعری متفاوتی دارند، اما می‌توان ساختار فکری و روایت‌های مشابه و موزایی آن در کتاب‌های دیگر، در مقدمه منطق الطیر و آشکارتر از باقی: قلندر به در تاریخ.

منظور از نگاه تاریخی این است که از شیوه تحقیقات وی می‌توان دریافت که او معتقد است متن در خلأ نوشته نمی‌شود، بلکه میراث فرهنگی است که در آن پدید آمده، بی‌آنکه‌از سهم خلاقیت نویسنده بکاهد؛ بنابراین برای فهم هر متن باید عوامل تاریخی پدیدآمدن آن را دید، و همین‌طور جامعه‌ای که در آن نوشته شده، روابطش با دیگر متون پیشین یا معاصر، و سیر تاریخی جریان‌های اجتماعی و فرهنگی‌ای که متن در بستر آن متولد شده. مقاله «نقش تاریخ و خلاقیت فردی» به‌بهترین شکل این‌نگاه را توضیح می‌دهد.

مهمترین گواه بر التزام وی به نگاه تاریخی، این است که وی برای تصحیح تذکره‌الاولیای عطار، جز گردآوری نسخه‌های تذکره، تحقیقات مشابه است.

آرمان ملی

armanmeli.ir

آرمان ملی

آرمان ملی **سر ویس ادبیات و کتاب**: نام محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۹ مهر ۱۳۱۸ – کدکن نیشابور) از دهه چهل تا به امروز مدام شنیده می‌شود. از کلاس‌های سه‌شنبه‌های دانشگاه تهران تا کتاب‌های ایران تا شبکه‌های مجازی. در همه‌جای ایران، صدای شفیعی کدکنی به‌طرق مختلف ثبت و ضبط شده؛ از شعر تا پژوهش؛ از متون کهن تا نقد شعر معاصر. نام او به‌شکل عجیبی با ادبیات کلاسیک و معاصر گره خورده‌است. اورا می‌توان مردی برای تمام اعصار ایران نام نهاد که برای زنده‌نگاه‌داشتن زبان و متن ادبیات فارسی، کارهای بسیاری کرده‌است. آنچه می‌خوانید نگاهی است به پنج دهه حضور شعر شفیعی کدکنی در ادبیات معاصر فارسی.



اجتماعی نزدیک است. یعنی این نگاه جامعه‌گرایانه شاعر است که خود را بیشتر و جلوتر از زبان به خواننده تحمیل می‌کند. اگر چه پربیره نیست بگوییم شاید به دلیل همین تضاد میان زبان و مفهوم است که موجبات استواری شعر را فراهم می‌آورد. البته نباید از توجه شفیعی به «فرم» هم غافل ماند؛ چرا که آشنایی او به فرم و کاربرد آن در شعر در این راه وجه مشخصه آثارش را چندانچند کرده. او از جمله معدود شاعران پس از نیماست که فرم را به‌شکل جدی و لاینفک در شعرها پیاده می‌کند.

جهان شعرهای کدکنی پیش از آنکه خلق یک جهان تازه باشد، بیشتر تلاشی است برای نمایش جهان موجود که‌از متون برگرفته‌شده. این‌ساحت تا آنجا پیش می‌رود که گاه سخنی مآملی آشنادر ذهن تاریخی بدل به موضوع شعر می‌شود. واز آنجا‌که شاعر نیز صاحب صلابتی در زبان و تسلط بر ظرافت‌های شعر است؛ نتیجه به یک شعر مثل‌الساثر بدل می‌شود: «هیچ می‌دانی چرا چون موج در گریز از جهان شغری دکتر کدکنی، جهان ذهنیت‌هاست که تماما از ایزه‌های بیرونی ساخته می‌شوند. درواقع این جهان ذهنی است که با استفاده از فضای عینی به تصویر کشیده می‌شود. پنداری مفهومی می‌پیش‌نماید کدکنی به کرار خودنمایی می‌کنند. با این تفاوت که وی گاه مفهوم را تا لحظه معاصر مخاطب پیش می‌آورد زبانی‌کنایی‌ورمزآلودبه‌آن می‌بخشد. این وابستگی و دل‌بستگی به متون و تصوف عرفانی

دیدگاه

کوشید سرچشمه‌های فکری و متنی عطار در عرفان خراسان را بیابد: کسانی مانند بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، و از آنجا که هیچ‌کس پیش از وی سراغ متون آنها نرفته بود و اگر رفته بود تصحیحش معلوط بود، دست به تصحیح آنها زد: نوشته بر دریا، حالات و مقامات، چشیدن طعم وقت و… البته آثار منظوم عطار.



آکینا محمدزاده

منتقد ادبی

در این یادداشت، دو نگاه کلان منتشر در آثار پژوهشی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بررسی می‌شود. آثار وی، به‌جز اشعار را می‌توان در چند گروه جای داد: تألیف‌ها مانند رستاخیز کلمات، با چراغ و آینه، اودار شعر فارسی، شعر معاصر عرب و… ترجمه‌ها مانند آفرینش و تاریخ، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، تصحیح‌ها مانند مجموعه آثار منظوم و منثور عطار نیشابوری، مجموعه آثار درباره ابوسعید ابوالخیر و… و گزیده‌ها مانند گزیده غزلیات و قصاید سنایی، گزیده غزلیات شمس که همراه است با تصحیح و گزیده اشعار سایه. به بیانی دیگر می‌توان حوزه‌های فعالیت شفیعی را گستره پهنپنار عرفان و تصوف اسلامی، تاریخ ادبیات فارسی، نقد و نظر به ادبی، شعر و شاعران معاصر ایران و جهان عرب، تصحیح متون عرفانی و غیر عرفانی و… نام برد.

در همه این حوزه‌ها که هر کدام دنیایی جداگانه و گسترده‌اند، دو نگاه را می‌توان جست‌وجو کرد و یافت: نخست‌نگاه تاریخی و دوم نگاه ساختارگرا. منظور از نگاه تاریخی، فقط بررسی‌های تاریخی یا بیان تاریخ نیست که البته آثار وی، خصوصاً تصحیح‌ها و تعلیقات نوشته‌تر آن، سرشار‌نند از بهترین نوع این‌گونه بررسی‌ها؛ برای نمونه توضیحات وی بر حمله غزها در تعلیقات اسرارالتوحید، بررسی تاریخ خاندان ابوسعید و احفادش در همین کتاب، پیشینه داستان شیخ صنعان و روایت‌های مشابه و موزایی آن در کتاب‌های دیگر، در مقدمه منطق الطیر و آشکارتر از باقی: قلندر به در تاریخ.

منظور از نگاه تاریخی این است که از شیوه تحقیقات وی می‌توان دریافت که او معتقد است متن در خلأ نوشته نمی‌شود، بلکه میراث فرهنگی است که در آن پدید آمده، بی‌آنکه‌از سهم خلاقیت نویسنده بکاهد؛ بنابراین برای فهم هر متن باید عوامل تاریخی پدیدآمدن آن را دید، و همین‌طور جامعه‌ای که در آن نوشته شده، روابطش با دیگر متون پیشین یا معاصر، و سیر تاریخی جریان‌های اجتماعی و فرهنگی‌ای که متن در بستر آن متولد شده. مقاله «نقش تاریخ و خلاقیت فردی» به‌بهترین شکل این‌نگاه را توضیح می‌دهد.

مهمترین گواه بر التزام وی به نگاه تاریخی، این است که وی برای تصحیح تذکره‌الاولیای عطار، جز گردآوری نسخه‌های تذکره،

^[1] شفیعی کدکنی در کنار نیما و چند شاعر دیگر